مصلحتهای اجتماعی در حوزهٔ اقتصاد اسلامی

دکتر غفور خوئینی ـ استادیار دانشگاه تربیت معلم تهران

وجود دو ضرورت؛ یعنی زندگی انسان در جامعه و تأمین نیازمندیهای زندگی موجب شده تا مسائل اقتصادی از اهمیّت والایی برخوردار شود. همین اهمیّت ایجاب می‌کند اولاً؛ ادیان الهی نسبت به این امر توجّه ویژه‌ای کنند و ثانیاً؛ بشر نیز به حقّ از ادیان انتظار داشته باشد که دیدگاه روشن و مشخّصی در این زمینه داشته باشند.

تأثیر اقتصاد در استقلال و ثبات سیاسی جوامع، رشد و توسعه‌یافتگی کشورها، اقتدار منطقه‌ای و بین‌المللی و پیداکردن جایگاه مناسب در مجامع جهانی، رشد اخلاقیات، فرهنگ و فضائل و روح عدالت‌خواهی از امور غیرقابل انکار می‌باشند؛ بنابراین دینی که مدعی به‌وجودآوردن جامعه‌ای با کمال و آرمانی است، نمی‌تواند نسبت به این مسئلهٔ اساسی بی‌نظر بوده و دارای دیدگاه و برنامهٔ مشخّصی نباشد. استاد شهید، مطهری (ره) می‌فرمایند:

«صلاح و فساد در هریک از شئون زندگی در سایر شئون مؤثر است، ممکن نیست اجتماعی که مثلاً فرهنگ، سیاست و یا قضاوت یا اخلاق و تربیت و یا اقتصادش ناسد باشد، امّا دینش درست باشد و بالعکس»[1]

باتوجه به همین دیدگاه است که در این بررسی به‌دنبال این نکته هستیم که دین اسلام به‌عنوان آخرین و کامل‌ترین دین الهی در مسئلهٔ مصلحتهای اجتماعی در حوزهٔ اقتصاد، دارای چه نگرشی است. لکن اجازه دهید پیش از آنکه به این موضوع بپردازیم، تعریف

خویش را از اقتصاد اسلامی ارائه دهیم. برای چنین تعریفی لازم است ابتدا علم اقتصاد بر سیستم و یا نظام اقتصادی را بازشناسیم.

علم اقتصاد و نظام اقتصادی

اقتصاددانان برای علم اقتصاد، تعاریف متعددی را ارائه داده‌اند که می‌توان آنها را بدین نحو خلاصه نمود:

«علم اقتصاد عبارت از علمی است که حیات اقتصادی و پدیده‌ها و جلوه‌های آن را تفسیر کرده و ارتباط آن پدیده‌ها و جلوه‌ها را با اسباب و عوامل کلی که بر آن حاکم است بیان می‌دارد.»

بنابراین تلاش عالمان علم اقتصاد در این علم این است که حوادث اقتصادی را تفسیر کنند، علل این حوادث را پیدا، ارتباط میان پدیده‌های اقتصادی را به‌دست آورند و نظرشان در این تفسیر و دستاوردها و کشفها این است که بتوانند نشان دهند چنانچه تعبیر خاصی در این زمینهٔ اقتصادی به‌وجود آید، چه نتایجی در جامعه پدید خواهد آمد. اما در رابطه با سیستم و یا نظام اقتصادی می‌گویند:

سیستم اقتصادی یا نظام اقتصادی عبارت از اسلوبی است که جامعه ترجیح می‌دهد در حیات اقتصادی و حل معضلات عملی خویش از آن پیروی کند.

باتوجه به تعاریف مذکور، می‌توان دریافت که نظام اقتصادی هر جامعه، از ارزشهای مورد قبول آن جامعه شکل می‌گیرد. اما در علم اقتصاد واقعیتهای موجود تفسیر و حوادث آینده را پیش‌بینی می‌کند و تجزیه و تحلیل خویش را ارائه می‌نماید؛ لکن در این نگرش، به‌هیچ‌وجه درصدد ارزش‌گذاری بر آن نیست.

از نظریه‌پردازان اسلامی، شهید محمدباقر صدر فکر عدالت را حدفاصل علم و نظام اقتصادی دانسته و می‌فرمایند:

«فکر عدالت حد فاصل علم و نظام اقتصادی و علامت فارقی است که به‌وسیلهٔ آن افکار مربوط به نظام اقتصادی از نظریات علمی تمیز داده می‌شود.»[۲]

برخی از متفکران اسلامی مانند شهید مطهری، علم اقتصاد را به دو قسم تقسیم کرده و معتقدند آنجا که قوانین حقیقی و روابط علّی و معلولی پدیده‌های اقتصادی مورد بررسی قرار می‌گیرد، و به تعبیر فلسفی چنانچه در مقام بیان احکام و عوارض ذاتی ثروت باشد[۳]، از آن تعبیر به علم اقتصاد نظری یا توصیفی یا طبیعی کرده و برگاه قوانین اقتصادی در رابطه با مفاهیمی ارزشی؛ مانند ظلم و عدل، تکاملی و ضدتکاملی مطرح می‌شود، علمی اعتباری و در زمرهٔ ایدئولوژیها است و از آن تعبیر به اقتصاد

برنامه‌ای یا دستوری می‌کند.

با این دیدگاه و تعریف ارایه‌شده، ایشان معتقد است که ما در اسلام اقتصاد اسلامی داریم و هرجا سخن از اقتصاد اسلامی می‌کنیم، مقصودمان همان علم اقتصاد با معنای برنامه‌ای یا دستوری است. وی در این زمینه می‌فرمایند:

«عدم توجه و عدم تفکیک این دو علم اقتصاد منشأ اشتباهات و لااقل مشکلات زیادی شده و می‌شود... تا همینجا نتیجه‌گیری می‌کنیم که وقتی می‌گوییم اقتصاد اسلامی، منظورمان علم اقتصاد از نوع دوم یعنی همین اقتصاد برنامه‌ای و دستوری است والا به معنای اول، اقتصاد اسلامی یا مسیحی یا مارکسیستی معنا ندارد، اقتصاد هم، علمی است از علوم تجربی؛ منتها در صحنهٔ مسائل اجتماعی، همانطور که مثلاً فیزیک و شیمی اسلامی یا مسیحی یا مارکسیستی نداریم، اقتصاد یا هر علم دیگری هم به این معنا معنی ندارد».[۴]

باتوجه به تعاریف ارائه شده و دیدگاه اسلام دربارهٔ شکل‌گیری حکومت و چگونگی ادارهٔ آن، می‌توان گفت که با بررسی منابع و متون اسلامی، جامعهٔ اسلامی هم همانند تمام جوامع بشری، با منابع تولید ثروت و توزیع آن سر و کار دارد؛ همچنین مفاهیم ارزشی را هم در این راستا مدنظر قرار داده است؛ لذا دارای یک نظام اقتصادی خاص خویش بوده و برنامه‌های کلی را هم برای آن ارائه داده است که به مواردی از آن اشاره می‌کنیم.

منابع تولید ثروت عمومی در اقتصاد اسلامی

از نیازهای اولیهٔ ادارهٔ هر جامعه، داشتن ثروت و پیش‌بینی منابع تولید آن می‌باشد. به‌همین‌جهت از بررسی منابع استنباط احکام اسلامی، به‌ویژه در احکام و سنّت، اینگونه به‌دست می‌آید: منابع عمده‌ای که به‌عنوان درآمدهای عمومی مطرح گردیده‌اند، عبارتند از:

۱. زکات؛ اعم از اینکه ما زکات را منحصر در موارد سه‌گانه با کمیتهای معین بدانیم و یا اینکه قائل به توسعهٔ آن باشیم.

۲. خمس؛ که در خمس مربوط به غنایم، همهٔ مسلمانان اتفاق نظر دارند ولی در باقی موارد مذکور در فقه امامیّه، اختصاص به پیروان این فقه دارد.

۳. خراج؛ در اصطلاح فقهی مال‌الاجاره‌ای که از اجارهٔ اراضی مفتوح‌العنوه[۵] دریافت می‌شود را خراج می‌گویند. مالکیت این اراضی از آن همهٔ مسلمانان است و دولت می‌تواند آنها را اجاره دهد.

۴. «قطایع» و «صفایا»ی پادشاهان و ملوک؛ قطایع عبارت است از املاک و اراضی

پادشاهان و رؤسای حکومتهایی که پس از جنگ، مشروعاً (به اذن امام) به‌دست سپاه مسلمین می‌افتد و صفایا عبارت است از اشیاء قیمتی و گرانبهای ملوک و یا پادشاهان که در چنین جنگهایی به‌دست می‌آید. اینها همگی از انفال شمرده می‌شوند و دراختیار امام‌المسلمین هستند.

۵. جزیه؛

۶. میراث بدون وارث؛

۷. غنایم جنگ بدون اذن امام؛

۸. اموال مجهول‌المالک؛

۹. صدقات و موقوفات عامّه.

علاوه بر موارد مذکور، مواردی نیز به‌عنوان ثروتهای عمومی دراختیار حکومت اسلامی است که درآمدهای ناشی از این ثروتها نیز جزو درآمدهای عمومی محسوب می‌شود و عبارتند از:

۱. زمین موات (اعم از بالاصاله و بالعرض که از مالکین آنها اثری نیست و یا احیاکنندگان اولی از آن اعراض نموده‌اند.)

۲. زمینهای آباد طبیعی؛ شامل جنگلها و نیزارها (آجام)، درّه‌ها، دشتها و جاهایی که معمولاً در آنها آب جریان دارد و به‌طور طبیعی آباد است (بطون‌الادویه) و سر کوهها (رئوس‌الجبال)

۳. اراضی مفتوح‌العنوه؛ این اراضی شامل زمینها، باغها، ساختمانها و تأسیسات کفّار که در جهاد مسلمانان به‌دست مسلمین می‌افتد، می‌باشد.

۴. زمین صلحی؛ اراضی‌ای که با رضایت صاحبان آنها دراختیار مسلمانان قرار می‌گیرد؛ اعم از اینکه بین کفار و حاکم اسلامی صلحنامه‌ای منعقد شود و یا اینکه آنها بدون جنگ آنها را تسلیم مسلمانان کنند.

۵. معادن.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، خبرگان قانون اساسی که تعداد قابل توجهی از آنها از فقها بودند؛ در تدوین این قانون به این بخش از اقتصاد اسلامی توجه کرده و لذا قانون اساسی در اصل چهل‌وپنجم، انفال و ثروتهای عمومی را چنین برمی‌شمرد:

«انفال و ثروتهای عمومی ازقبیل زمینهای موات یا رهاشده، معادن، دریاها، دریاچه‌ها، رودخانه‌ها و سایر آبهای عمومی، کوهها، دره‌ها، جنگلها، نیزارها، بیشه‌های طبیعی، مراتعی که حریم نیست، ارث بدون وارث، و اموال مجهول‌المالک و اموال عمومی که از غاصبین مسترد می‌شود، دراختیار حکومت اسلامی است تا بر طبق مصالح عامه

نسبت به آنها عمل نماید. تفصیح و ترتیب استفاده از هر یک را قانون معین می‌کند.»

در اصل چهل‌وچهارم قانون مذکور، نظام اقتصادی جمهوری اسلامی ایران را بر پایهٔ سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی استوار دانسته و بخش دولتی را شامل موارد زیر برمی‌دارند:

«... بخش دولتی شامل کلیهٔ صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانکداری، بیمه، تأمین نیرو، سدها و شبکه‌های بزرگ آبرسانی، رادیو و تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتی‌رانی، راه و راه‌آهن و مانند اینها است که به‌صورت مالکیت عمومی دراختیار دولت است».

البته در اصل چهل‌ونهم نیز مواردی از ثروتها را برمی‌شمارد که دولت موظف است آنها را گرفته و به صاحبانش مسترد کند و درصورت معلوم‌نبودن، از اموال عمومی محسوب شده و به بیت‌المال واریز می‌گردد:

«دولت موظف است ثروتهای ناشی از ربا، غصب، رشوه، اختلاس، سرقت، قمار، سوءاستفاده از موقوفات، سوءاستفاده از مقاطعه‌کاریها و معاملات دولتی، فروش زمینهای موات و مباهات اصلی، دایرکردن اماکن فساد و سایر موارد غیرمشروع را گرفته و به صاحب حق رد کند و درصورت معلوم‌نبودن او، به بیت‌المال بدهد این حکم باید با رسیدگی و تحقیق و ثبوت شرعی به‌وسیلهٔ دولت اجرا گردد.»

از آنجائیکه در این بخش از نوشتار، توجهٔ اصلی ما نگرش اسلام به مصلحتهای اجتماعی در حوزهٔ اقتصاد اسلامی است، لذا لازم می‌دانم ابتدا نظری بیندازیم به نگرش اسلام به مصلحتهای اجتماعی در تشریع احکام که مربوط به حوزهٔ فقه و حقوق اسلامی باشد و پس از آن، این نگرش را در حوزهٔ خاص اقتصاد اسلامی مورد بررسی و کنکاش قرار دهیم.

مصلحت در حوزهٔ فقه حقوق اسلامی

عقلاً عالم در نگاه عقلانی خود که مورد تأیید شرع است؛ پیرامون ضرورت توجه به مسئلهٔ رعایت مصلحتها و منفعتها، بر این باورند که حبّ ذاتی که فطرتاً در وجود انسان وجود دارد او را وامی‌دارد که به‌دنبال منافع خویش باشد. از سوی دیگر، ضرورت زندگی جمعی بشر و نیاز به تشکیل اجتماع باعث می‌شود که در بسیاری مواقع منافع خویش را در غالب منافع جمعی جستجو نماید؛ به‌عبارت روشن‌تر نیاز به زندگی در بستر اجتماع یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر برای انسان است و چنین نیاز و ضرورتی منفعت بیشتری نسبت به منافع فردی دارد که اگر فرد بخواهد صرفاً به خواسته‌های

فردیش توجه کند و از منافع خاص آن بهره‌مند شود، باید از صحنهٔ اجتماع کنار رفته و دور از جامعه زندگی کند؛ لذا به حکم عقل و ضرورت، آن منفعت جمعی و نوعی را به منفعت فردی ترجیح می‌دهد. البته اگر به‌درستی توجه کنیم، انگیزهٔ منفعت‌طلبی فردی چنین اقتضایی را برای او به‌وجود می‌آورد. بنابراین می‌توان گفت که منفعت اجتماعی و منفعت فردی پیوند و ارتباطی ناگسستنی دارند که هردو لازم و ملزوم یکدیگر هستند و برای رسیدن به منافع فردی و تدبیر اصولی و جمیع مصالح شخصی، باید ارتباطی درست و منطقی با جامعه و مصالح اجتماعی برقرار کرد و آن‌دو را به‌هم پیوند داد. بنابراین، عامل منفعت و مصلحت شخصی با مصلحت اجتماعی ارتباطی عقلانی و ناگسستنی دارند؛ زیرا در یک نگاه درست درمی‌یابیم که مصلحتها نیز با منفعتها درارتباط بوده و درواقع مصالح چیزی نیستند سگر اینکه در صدد برآورده‌ساختن منافع باشند. منتهی منفعتها گاهی زودگذر و زمانی به ظاهر در مقطعی کوتاه دارای خسارت و ضرر هستند؛ لکن در بلندمدت دارای منفعت خواهند بود که نسبت به ضررهای زودگذر رجحان و برتری دارد. بنابراین باید آنچه را که دارای خیر و منفعت بیشتری است برگزینند. در قاموس فکری دینداران نیز گاهی منافع به‌گونه‌ای است که هم برای دنیا و هم برای آخرت آنان دارای منفعت است و گاهی هم تنها تأمین‌کنندهٔ منافع اخروی آنان است؛ هرچند به‌ظاهر برای زندگی دنیوی افراد از حیث فردیت، لطمه و خسارت باشد؛ مانند ایثار و ازخودگذشتگی در راه دین و شهادت در راه خدا که البته دراینجا نیز به‌عنوان یک رجحان اجتماعی مدنظر قرار می‌گیرد که در آن تداوم حیات اجتماعی بر حیات فردی ترجیح داده می‌شود. نتیجه آنکه، توجه به منفعت و مصلحت فردی در اجتماع امری فطری و عقلانی است و فطرتاً در وجود انسان قرار دارد که نه می‌توان آن را انکار کرد و نه می‌شود آن را مورد توجه قرار نداد. بنای عقلاء عالم هم در توجه به این امر فطری، چه در گذشته و چه حال انکارناپذیر است. شاید تنها نقطهٔ اختلاف در تعیین مصداق مصلحت و منفعت فرد و اجتماع است؛ ولی به‌نظر نمی‌رسد که در اصل آن اختلافی وجود داشته باشد.

در اصطلاح شریعت، مصلحت عبارت از منفعتی است که شارع مقدس آن را برای حفظ دین، جانها، عقلها، نسلها و اموال بندگان خود مورد توجه قرار داده است. ازهمین رو میرزای قمی صاحب کتاب گرانسنگ *قوانین* در تعریف مصلحت می‌فرمایند: «المراد بالمصلحة دفع ضرراً و جلب نفع للدین والدنیا».[۶]

یعنی: مقصود از مصلحت، دفع ضرر و جلب منفعت برای دین و دنیا می‌باشد.

از بررسی متون و منابع اسلامی اینگونه به‌دست می‌آید که شریعت اسلامی نیز در

تأیید حکم عقل و بنای عقلاء و در راستای همهٔ ادیان الهی پیش از خود و به‌عنوان مکمل آنها مصلحت بندگان را به‌عنوان یک مبنای تشریحی، همواره مدنظر قرار داده و آن را در جای‌جای احکام خویش لحاظ کرده است.

اعتقاد امامیه مبنی بر اینکه احکام دینی دائر مدار مصالح و مفاسد نفس‌الامری است، از معتقدات مشهوری است که کمتر کسی در آن تشکیک دارد. ازاین‌رو هرجا مصلحت ملزمه‌ای در واقع بود، حکم وجودی بر آن مترتب شده و هرجا که مفسدهٔ ملزمه‌ای درواقع متوجهٔ آن عمل بوده، نهی و تحریم به‌عنوان حکم تشریحی راجع به آن عمل انشاء شده است. منتهی تفاوتی که در احکام عبادی و معاملاتی در حوزهٔ فقه و حقوق اسلامی وجود دارد، این است که به‌قول استاد محمدجواد مغنیه:

«معاملات، تعبدبردار نیست و مصلحت آن در بیشتر موارد، روشن است. بنابراین در عبادات، باید به الفاظ نصّ شرعی اکتفا کرد، خواه مصلحت را بدانیم یا ندانیم، ولی در معاملات باید پیوندی نزدیک میان نصّ و مصلحت معلوم آن برقرار ساخت.»[۷]

مصالح اجتماعی در حوزهٔ اقتصاد اسلامی

بعد از یقین به این امر که در حوزهٔ تشریعی احکام و مقررات اسلامی، توجه به مصالح انسانها و جامعه از امور مسلّم تلقی می‌شود، درخصوص حوزهٔ اقتصادی باید بگوییم که تشکیل دولت اسلامی، که از وظایف و مسئولیتهای اجتماعی همهٔ مسلمین، انشاء آنها در همهٔ زمانها و مکانهایی که امکان تحقق چنین امری وجود داشته باشد، باید آن را برپا دارند و بعد از شکل‌گیری نظام مبتنی بر اسلام از اوّلین اقتضائات چنین نظام دولتی‌ای آن است که سیستم و نظام اقتصادی اسلام را محور فعالیتهای اقتصادی خویش قرار دهد.

پیشرفت روزافزون جوامع در ابعاد مختلف و خصوصاً در حوزهٔ اقتصاد، باعث می‌شود تا برای فهم نظام اقتصادی اسلام از اجتهاد پویای اسلامی، باتوجه به تأثیر دو عنصر زمان و مکان در آن استفاده کنیم. در این میان توجه به عمومات و همانگونه که بزرگانی مانند شیخ انصاری فرموده‌اند: «چرخهٔ اجتهاد بر محور کاربرد عمومات می‌چرخد.»[۸] نقش اساسی و کلیدی دارد.

از بهترین عموماتی که در فقه کاربردی فراوان دارد، حفظ مصالح انسانها در عرصهٔ حیات فردی و اجتماعی است که در متون روایی و عبارات فقهای امامیه به مواردی از آن اشاره می‌کنیم.

شیخ انصاری در ابتدای کتاب *مکاسب*، حدیث معروف منقول از *تحف‌العقول* را از امام

صادق(ع) نقل می‌کند؛ این حدیث بیانگر محورهای کلی حوزهٔ اقتصاد اسلامی است که به فرازی از آن بسنده می‌کنیم: «... و امّا تفسیر التجارات فی جمیع‌البیوع و وجوه‌الحلال من وجه التجارات التی یجوز للبائع ان یبیع مما لا یجوز له، و کذلک المشتری الذی یجوز له شراؤه مما لا یجوز فکل مامور به مما هو غذاء للعباد، و قوامهم به فی امورهم فی وجوه‌الصلاح الذی لا یقیمهم غیرها مما یاکلون و یشربون و یلبسون و ینکحون و یملکون و یستعملون من جمیع المنافع التی لا یقیمهم غیرها، و کل شیء یکون لهم فیه‌الصلاح من جهة من‌الجهات فهذا کله حلال بیعه و شراؤه و امساکه و استعماله و عتبه و عاریته...»[۹]

این فراز از حدیث، بیانگر وظیفهٔ مؤمنین در بخش اقتصادی، خصوصاً تجارت در جنبه‌های حلال و حرام آن است. چه از ناحیهٔ فروشنده باشد و یا از ناحیهٔ مشتری، در امور تجاری‌ای که تداوم زندگی مردم بدانها بستگی دارد مانند: خوردنیها، آشامیدنیها، پوشیدنیها و... که ملاک اسلامی در حلال‌بودن تجارت را، دارابودن مصلحت در یک بعد از ابعاد آن دانسته و در فراز بعدی روایت نیز ملاک حرمت را در این امر بیان داشته که یک وجه از وجوه آن تجارت، دارای مفسده باشد. بنابراین ملاک و عنصر اصلی روابودن و یا ناروابودن تجارت، در وجود و یا عدم وجود مصلحت بیان شده است. در عهدنامهٔ حکومتی امام علی (ع) به مالک اشتر(ره)، رعایت مصلحت در امر خراج که از منابع تولید ثروت در نظام اقتصادی اسلام است، مورد توجه امام (ع) قرار گرفته و دربارهٔ آن دستور فرموده‌اند: «و تفقد امرالخراج بما یصلح اهله، فانّ فی صلاحه و صلاحهم صلاحاً لمن یسداهم و لا صلاح لمن سواهم الابهم، لانّ الناس کلّهم عیال علی‌الخراج و اهله.»[۱۰]

یعنی: در کار خراج چنان بنگر که مصلحت خراج‌دهندگان در آن است، چه اینکه مصلحت خراج و خراج‌دهندگان به مصلحت دیگران است و کار دیگران سامان نگیرد تا کار خراج‌دهندگان سامان نپذیرد که مردمان، همگان هزینه‌خوار خراجند و خراج‌دهندگان در فقه اسلامی وظیفهٔ متولیان جامعه در وضع قوانینی که برای جامعه دارای مصلحت باشد، امری مفروغ عینه تلقی شده و بر همین مبنا است که تبعیت از قوانین و مقرراتی که از سوی دولت اسلامی و براساس مصلحتهای اجتماعی وضع می‌شود، از دیدگاه فقهاء امری واجب شمرده شده است. شهید محمدباقر صدر (ره) در این باره می‌فرمایند: «اذا امرالحاکم الشرعی بشیء تقدیراً منه للمصلحة العامة وجب اتباعه علی جمیع‌المسلمین، و لا یعذر فی مخالفة حتّی من یری انّ تلک‌المصلحة لا اهمیّة لها...»[۱۱]

یعنی: اگر حاکم اسلامی، براساس مصالح عمومی، به چیزی امر کند، پیروی از آن بر همهٔ مسلمانان واجب است، حتّی اگر افرادی بر این باور باشند که مصلحتی را که حاکم

اسلامی تشخیص داده، اهمیتی ندارد، نمی‌توانند مخالفت کنند.

ایشان دراین‌باره به مسئلهٔ احتکار اشاره کرده و می‌فرمایند:

«مثلاً شریعت، احتکار برخی اجناس ضروری را حرام کرده است، حاکم اسلامی می‌تواند در دیگر اجناس از احتکار جلوگیری نماید و برابر مصلحت قیمت‌گذاری نماید. اگر باتوجه به مصلحت، از احتکار در غیر موارد آشکار نهی کرد، بر دیگران لازم است از او پیروی نمایند».[۱۲]

رجحان مصلحت اجتماعی به‌عنوان یکی از مصادیق اولویت در تزاهم منافع فردی و اجتماعی از دیگر مواردی است که فقهاء آن را امری مسلم فرض کرده‌اند. استاد شهید مطهری (قده) در بحث مالیات، دریافت مالیات را بسان تزاحم مصلحت فرد و مصلحت جامعه دانسته و تشخیص مصلحت برتر و اقوی را برعهدهٔ فقیه می‌دانند و می‌فرمایند:

«وضع مالیات یعنی به‌خاطر مصالح عمومی، قسمتی از اموال خصوصی را جزو اموال عمومی قراردادن اگر واقعاً نیازهای عمومی اقتضا می‌کند که باید مالیات تصاعدی وضع کرد و حتی اگر ضرورت تعدیل ثروت اجتماعی ایجاب می‌کند که مالیات به شکلی وضع شود که از مجموع درآمد، مثلاً صدی پنج آن به‌دست مالک اصلی برسد و صدی نود و پنج آن گرفته شود، باید از مصلحت کوچکتر دست برداشت و به‌خاطر مفسدهٔ بزرگتری که اسلام دچارش می‌شود، باید مفسده‌های کوچکتر را متحمل شد».[۱۳]

توجه و اهتمام کارگزاران نظام اسلامی به مصلحتهای اجتماعی، حتی در تعیین میزان کمّی مالیاتها نیز مورد توجه فقهاء قرار گرفته و لذا حضرت امام خمینی (قده) هم رعایت مصلحت را در تعیین میزان کمّی مالیاتهای دریافتی که اسلام آنها را تأیید کرده، امری لازم شمرده و می‌فرمایند:

«مالیاتهایی که اسلام مقرر داشته و طرح بودجه‌ای که ریخته، نشان می‌دهد تنها برای سد رمق فقر و سادات فقیر نیست، بلکه برای تشکیل حکومت و تأمین مخارج ضروری یک دولت بزرگ است.این به‌عهدهٔ متصدیان حکومت اسلامی است که چنین مالیاتهایی را به اندازه و بر تناسب و طبق مصلحت تعیین کرده، سپس جمع‌آوری کنند و به مصرف مصالح مسلمین برسانند».[۱۴]

در متون و منابع اسلامی هم بیان اصول کلی در اقتصاد اسلامی، نشان‌دهندهٔ این امر است که اصول مطرح‌شده به‌عنوان امور تعیین‌کنندهٔ شاخصه‌های اصلی مصالح عمومی جامعهٔ اسلامی است که بر دیگر عناوین برتری و رجحان دارد و درصورت تزاحم یکی از این اصول با امور دیگری، اصول مزبور دارای اولویت و رجحان بیشتری می‌باشند. لذا استنباط احصاء این اصول، از ضرورتهای اقتصاد اسلامی است.

تأثیر استنباطهای عقلی در تشخیص مصلحتهای اجتماعی

پیش از آنکه بخواهم اصول و قانونهای کلی در حوزهٔ اقتصاد اسلامی را مطرح کنم، لازم می‌دانم این نکته را توضیح دهم که در منابع استنباط احکام اسلامی، دلیل عقل به‌عنوان یکی از ادلهٔ اربعه مطرح شده که امروزه می‌تواند در چارچوب قانونگذاری و روشهای راهبردی جوامع اسلامی در حوزه‌های مختلف ازجمله حوزهٔ اقتصاد اسلامی کاربرد فراوانی داشته باشد؛ درمورد حجیت این دلیل و مقدار کاربرد آن در کتب تفصیلی اصول فقه توضیح کافی داده شده است؛ منتهی در اینجا ضرورت دارد که در حوزهٔ بحث تعارض ادله، در تعارض دلیل عقل با یک دلیل قطعی لفظی یا با یک دلیل ذهنی لفظی، مطالبی را از دیدگاه اصولیون که کاربرد فراوانی در تشخیص مصلحتهای اجتماعی دارد، اشاره‌ای گذرا داشته باشیم و بحث تفصیلی آن را به کتب شروح اصول فقه واگذاریم.

اصولیون معتقدند که امکان ندارد یک دلیل لفظی قطعی با یک دلیل عقلی قطعی تعارض پیدا کند؛ زیرا نصوص شرعی با احکام عقلی قطعی و فطرت سلیم انسانی کاملاً هماهنگ است؛ به عبارت دیگر، مبداء خلق تکوینی (عقل) و خلق تشریعی (نصوص لفظی قطعی) واحدبودن و امکان صدور دو امر متضاد از ذات حکیم علی‌الاطلاق محال است. بنابراین اگر در ظاهر اشکال و تعارضی باشد، به این دلیل است که یکی از آن دو دلیل قطعی نیست و نهایتاً اگر نتوانستیم دلیلی بر عدم قطعیت یکی از آن دو بیابیم، حکم لفظی به نفع دلیل قطعی عقلی باید توجیه شود و همین راه‌حل، راهگشای بسیاری از مباحثی است که امروزه موردنیاز است. اما اگر یک دلیل عقلی قطعی با یک دلیل لفظی ظنّی تعارض پیدا کند، دلیل عقلی مقدم خواهد بود؛ البته مقصود از ظنّی‌بودن در اینجا به لحاظ دلالت است؛ هرچند به لحاظ سند قطعی باشد، اگر از حیث سند، ظنّی باشد درآن‌صورت دلیل عقلی به طریق اولی مقدم خواهد بود.[۱۵]

بنابراین احکام قطعی عقل، در استنباط دیدگاههای اسلامی از کاربرد ویژه‌ای برخوردار است که می‌تواند یاریگر ما در فهم سیستم اقتصادی اسلام باشد. تشخیص مصالح و مفاسد قطعی توسط عقل، می‌تواند بسیاری از مشکلات را حل کند و راهگشای حل معضلات نظام اقتصادی جامعهٔ اسلامی باشد. به‌همین‌دلیل توجه به آراء و نظریات خبرگان مسلمان اقتصادی و علمای این رشته و بهره‌گیری از تجارب مفید و سازندهٔ جوامع مختلف و کشورهای پیشرفتهٔ اقتصادی، نوعی بهره‌گیری از آراء عقلا است که نه‌تنها تضاد و تعارضی با شریعت اسلامی ندارد؛ بلکه پیش‌بینی دلیل عقل و بنای عقلاء از سوی شرع، به‌عنوان یکی از ادلهٔ چهارگانهٔ استنباط احکام اسلامی، خود نوعی تشویق

به تعامل فکری و فرهنگی جوامع مسلمان و نظام اسلامی با دیگر جوامع و کشورها می‌باشد و روشن است که رشد اقتصادی در جامعه و تأمین اجتماعی مسلمانان، برای رهایی آنان از وابستگی و ثبات و استقلال جامعه و اقتدار دولت اسلامی که در گرو همین امر است، از مصلحتهای بالا و والایی می‌باشد که مورد اهتمام شرع مقدس است.

البته، باید توجه داشت که ارتباط و تعامل فکری، فرهنگی و اقتصادی باید تا بدانجایی باشد که اصولی مانند اصل عدم وابستگی به اجانب را زیر پا نگذارد. در بحث بعدی اصول کلی نظام اقتصادی را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

اصول کلی نظام اقتصادی اسلام

کشف اصول کلی و قواعد عمومی حاکم بر مسائل حوزهٔ اقتصاد اسلامی، تأثیر به‌سزایی در فهم نظام اقتصادی اسلام و روح حاکم و نگرش اسلامی این سیستم اقتصادی خواهد داشت. بر این اساس، در یک بررسی همه‌جانبه می‌توان ادعا کرد که اصول سه‌گانهٔ زیر به‌عنوان اصلی‌ترین، کلی‌ترین و عمومی‌ترین اصول اقتصاد اسلامی هستند که در متون و منابع اسلامی ذکر شده‌اند.

۱. اصل عدالت اجتماعی در بعد اقتصادی؛

۲. نفی سلطه و استیلاء اقتصادی بیگانگان (کفّار) یا اصل عدم وابستگی به بیگانگان؛

۳. اصل عفاف و کفاف یا اصل تأمین اجتماعی.

پیش از اینکه بخواهیم توضیحی پیرامون اصول فوق بدهیم، باید این مطلب اساسی را متذکر شوم که باتوجه به جهان‌بینی کلی اسلام، وحدت غیرقابل انکاری در منابع دینی‌ای که درصدد طرح دیدگاههای دین در مسائل اعتقادی و اخلاقی و فقهی هستند، مشاهده می‌شود که هدف واحدی را تعقیب می‌کنند؛ و لذا نمی‌توان آنها را از هم منفک کرد و با اخذ بخشی از اسلام و ارائهٔ آن به‌عنوان هویّت کلی دین، انتظار شکل‌گیری نظام مطلوب و موردنظر دین را داشت. از این رو، فهم کامل‌دینی، زمانی شکل خواهد گرفت که دید و نگرش ما به دین و علوم آن جامع باشد.

اصل عدالت اجتماعی (در بعد اقتصادی)

عدالت به‌معانی دادگربودن، دادکردن، انصاف‌داشتن و همچنین به‌معنای اقامهٔ **قسط و مساوات** در حد سزاواری هر کس و به‌معنای میانه‌روی و اجتناب از دوسوی افراط و **تفریط** در هر امری معنا شده است.[۱۶]

یکی از صاحبنظران دررابطه با عدل و قسط می‌فرمایند:

«هر موقع دو لفظ عدل و قسط کنار هم وارد شوند، مقصد از قسط غالباً همان عدل اقتصادی یعنی عدل در اموال و حقوق می‌باشد. هرگاه لفظ قسط جدا از عدل وارد شود، در این مورد ضابطه کلی در کار نیست گاهی به حکم قرائن، مقصود از آن رعایت عدل در تمام شئون زندگی مادی و معنوی انسان است درحالیکه در برخی موارد، مقصد، عدالت اقتصادی است.»[۱۷]

فقرزدایی بارزترین مصداق عدالت اجتماعی

یکی از بارزترین مصادیق، به‌وجودآوردن عدالت اجتماعی در بعد اقتصادی و زدودن چهرهٔ فقر از چهرهٔ جامعه است. گاه اسلام در نظام اقتصادی خویش، تأمین نیازمندیهای فردی و اجتماعی یک زندگی معقول را از اهداف خود برمی‌شمارد؛ زیرا فقر اهانت به مقام و منزلت انسان و کرامت بشری است که آنهمه مورد تأکید دین قرار گرفته، علاوه بر آن، فقر موجب انحطاط فرد و جامعه خواهد شد و او را از رسیدن و وصول به تعالیهای بشر باز خواهد داشت؛ هر جا سایهٔ فقر گسترانیده شود، کمالات و فضایل از آنجا رخت برخواهد کشید. اما در اینکه فقر و منشأ آن چیست، نظریات مختلفی ارایه شده است؛ لیکن آنچه که در اینجا به اختصار می‌توانیم بگوییم این است که فقر عبارت است از عدم برخورداری از حداقل نیازهای معقول زندگی. این از حیث کمّیت یک امر نسبی است که به حسب زمانها و مکانها و جوامع مختلف با یکدیگر تفاوت دارد و حد آن را جامعهٔ وابسته بدان، تعیین می‌کند. ولی قاعدهٔ کلی که در همه‌جا رواج دارد این است که هرگاه انسانی نیازهای اولیهٔ معقولش تأمین نباشد، به او فقیر اطلاق می‌شود. دررابطه با منشأ فقر، بین صاحبنظران دو نظریهٔ عمده مطرح شده است؛ گروهی آن را امری طبیعی و جبری و ناشی از ازدیاد جمعیت می‌دانند و حاصل نظریهٔ آنها این است که رشد جمعیت تصاعد هندسی و رشد امکانات و مواد غذایی با تصاعد عددی است؛ برخی دیگر آن را یک مسئلهٔ اجتماعی و غیرطبیعی دانسته که در اثر اجحاف و تعدی و توزیع ناعادلانه ثروت به‌وجود می‌آید.[۱۸]

نظریه‌پردازانی چون مالتوس یکی از دلایل عمدهٔ فقر و عدم توسعه‌یافتگی کشورهای فقیر را ازدیاد جمعیت می‌دانند. این گروه که فقر را زائیدهٔ رشد جمعیت دانسته‌اند، به کشورهایی چون هندوستان و پاکستان برای اثبات رابطه بین تراکم بیش‌ازحد، جمعیت کم و سطح زندگی بالا استناد می‌کنند. امّا گروهی که معتقدند مسئلهٔ رشد جمعیت خود زائیدهٔ فقر است و کسانی که رابطهٔ دو پدیدهٔ توسعه‌نیافتگی و تراکم جمعیت را برای توجیه فقر قبول ندارند و یا لااقل آن را کافی نمی‌دانند، نمونه‌هایی چند از تراکم جمعیت را

در کشورهای برخوردار و توسعه‌نیافته ارایه می‌دهند که خلاف نظریهٔ بالا را اثبات می‌کند. در کشورهای با تراکم پائین، فقر مفرط حاکم بوده، درحالیکه کشورهایی نیز با تراکم بالای جمعیت از وضعیت معیشتی خوبی برخوردارند. در اینجا به چند نمونه از آن که از سالنامهٔ آماری سازمان ملل متحد در سال ۱۹۸۳ به‌دست آمده اشاره می‌کنیم.

نام کشور	تراکم جمعیت	نام‌کشور	تراکم‌جمعیت
	(نفردرهرکیلومترمربع)		(نفردرهرکیلومترمربع)
هلند	۴۲۵	کنگو	۱۲
بلژیک	۳۲۱	بلیوی	۵
ژاپن	۱۲۰	برمه	۴۶
ایتالیا	۱۸۹	افغانستان	۲۶

بنابراین واقعیت آن است که دلایلی مانند: توزیع غیرعادلانهٔ ثروت، چگونگی توزیع اولیهٔ منابع طبیعی و... بر فقر و گرسنگی جوامع تأثیرگذار است و در هر نظام اقتصادیی که توجه جدّی به‌این امور نشده و یا نظام سیاسی غیرمردمی حاکم بر آنها، درپی‌اهدافی غیرارزشی و سلطه‌جویانه و استعمارگرانه است، نشانه‌های بارزی از فقر و نلاکت انسانها را مشاهده می‌کنیم. در نظام کنونی دنیا عدم توجه به عدالت اجتماعی در بعد اقتصادی، باعث شده که: در هر دو ثانیه کودکی در این جهان می‌میرد و بدین‌ترتیب روزانه بیش از چهل هزار کودک چشم از جهان فرومی‌بندند. سالیانه ۱۵ میلیون کودک زیر پنج سال در جهان سوم از گرسنگی جان خود را ازدست می‌دهند. این رقم بیش از ۵۰ تا ۶۰ برابر تعداد انسانهایی است که در اثر بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی کشته شده‌اند. فائو (سازمان خواروبار و کشاورزی ملل متحد FAO) می‌گوید که اگر این روند ادامه یابد، تا سال ۲۰۰۰ به تعداد آنهایی که از گرسنگی در خطر مرگ قرار می‌گیرند، حدود ۳۰ درصد افزوده خواهد شد.[۱۹]

حدود یک میلیارد انسان که برابر تقریباً $\frac{1}{5}$ جمعیت جهان و $\frac{1}{3}$ کشورهای درحال توسعه هستند، در فقر مطلق زندگی می‌کنند. طبق محاسبهٔ فائو نصف این جمعیت که فقیرترین گروهها هستند و به‌طور مزمن از کمبود مواد غذایی رنج می‌برند، بیشتر از جمعیت همهٔ ده کشور جامعهٔ اروپا و ایالات متحدهٔ امریکا است.[۲۰]

هرم درآمد سرانهٔ جهان در سال ۱۹۸۰، درحالی‌که در کشورهای ثروتمندی چون:

آلمان، هلند، فرانسه بیشتر از یازده هزار دلار بود، در کشورهایی چون: هندوستان، برمه، افغانستان، بنگلادش به حدود ۲۵۰ دلار بالغ می‌شد.

کمپانیهای بزرگ غلات که خرید و فروش غلات را در جهان به‌عهده دارند، مانند: کارگیل، کانتیننتال گرین، لوئیس، دری فوس، بونگه و آندره[۲۱] همه‌چیز را از کشت، حمل و نقل و آسیاب تا مصرف کنترل می‌کنند. پروفسور آسیت داتا، استاد دانشگاههای آلمان می‌گوید:

«از آنجا که کمپانیهای تجارت غلات، نظیر سایر کمپانیها، به‌خاطر بشریت تجارت نمی‌کنند، بنابراین تقسیم عادلانه‌ای را جستجو نمی‌نمایند، آنها می‌خواهند کالای خود را بفروشند و درآمد بیشتری کسب کنند، تقسیم غیرعادلانهٔ مقدار غلات موجود بین فقیر و غنی درحال حاضر، منطبق بر منطق تجارت می‌باشد».[۲۲]

لذا برای مصرف اضافی غلات تولیدی جهان، کشورهای ثروتمند بایستی به‌طور متوسط ۵ بار بیشتر از کشورهای فقیر مصرف و درواقع اسراف کنند. از این رو، مصرف گوشت در کشورهای صنعتی به‌طور مستمر سیر صعودی طی می‌کند. هاریسون می‌گوید: «گوشت انسان را می‌خورد». «در جهان غرب، آدمخواران وحشی هستند.» او برای توضیح می‌گوید:

«چیزی برابر $\frac{1}{3}$ غلات جهان، $\frac{2}{3}$ دانه‌های روغنی نیمی از گرد ماهی و $\frac{1}{3}$ لبنیات جهان صرف تغذیهٔ دامها می‌گردد.»[۲۳]

در نظام اقتصادی اسلام، تسهیلات مختلفی پیش‌بینی شده که از شکل‌گیری چنین وضعیتی جلوگیری کند. توجه به فقرزدایی و ایجاد تعاون اقتصادی در فلسفهٔ تشریع مالیاتهای ثابتی، مانند: زکات و خمس به‌خوبی روشن می‌شود. آنجایی که در متون روایی اسلام آمده که امام صادق ـ علیه‌السلام ـ می‌فرمایند: «انما وضعت الزکاة اختیاراً للاغنیاء و معونة للفقراء...»[۲۴]

یعنی: همانا زکات برای آزمایش اغنیاء و کمک فقرا قرار داده شده است.

و در روایات دیگر آمده که اگر زکات به‌درستی پرداخت شود، فقیری در روی کرهٔ زمین باقی نمی‌ماند.[۲۵] زیرا بنا بر تعبیر امام رضا(ع) علت اصلی وجوب زکات، تأمین قوت نیازمندان است؛[۲۶] تا ازطرفی حداقلهای زندگی آنها را تأمین کرده و از سوی دیگر در ثروت اغنیاء نیز تعادل به‌وجود آورد. روی همین جهات مشهور، فقهاء قائلند که زکات به اصل مال تعلق می‌گیرد؛ به این معنا که مستحقان زکات به مقدار استحقاقی خویش در مال شخص بدهکار زکات شریک می‌شوند و هیچ شریکی حق ندارد بدون اذن و رضایت شریک دیگرش در مال مشترک، تصرف کند.

یعنی: به‌درستی که خداوند تبارک و تعالی بین اغنیاء و فقراء در اموال شرکت برقرار کرده است، پس برای اغنیاء جایز نیست که درمورد غیر شریکهایشان صرف نمایند.»[۲۷]

شیخ یوسف بحرانی دراین‌باره می‌فرمایند: «المشهور بین‌الاصحاب، تعلق الزکاة بالعین و نقل عن شذوذ اصحابنا بالذمة والاظهر الاول.»[۲۸]

یعنی: مشهور بین اصحاب این است که زکات به عین مال تعلق می‌گیرد و شمار کمی از اصحاب ما قائلند که به ذمّه می‌آید. درحالیکه دیدگاه اول روشن‌تر است.

بنابراین، تأمین نیازمندیهای اساسی زندگی همهٔ انسانها، ایجاد تعادل در ثروت جامعه و به‌وجودآوردن روح همدردی و پیوند عاطفی و اخلاقی بین ثروتمندان و فقراء، باعث می‌شود که فضایل و ارزشهای معنوی و اخلاقی در جامعه رشد کند و با شریک جلوه‌دادن فقراء در مال اغنیاء، روح عزّت اسلامی و کرامت بشری را در میان انسانهای نیازمند زنده نگه می‌دارد و از ایجاد روحیهٔ تکبّر و غرور ثروتمندان جلوگیری می‌کند. زیرا این امر را در مسائل اعتقادی برای پیروان دین خویش روشن کرده که مالک حقیقی همهٔ هستی، خداوند و مالکیتهای ما اعتباری است. لذا دیدگاه اعتقادی، مباحث اخلاقی و احکام فقهی، در پیوندی بنیادی و وحدت هدف و در جهت ایجاد یک جامعهٔ سالم و کمال‌طلب می‌باشند.

فلسفهٔ تقدم مصالح اجتماعی بر منافع فردی در حوزهٔ اقتصاد اسلامی

اما در اینکه چه فلسفه‌ای اقتضاء می‌کند که منافع افراد دراختیار جامعه قرار گیرد و مصلحتهای اجتماعی مقدم بر منافع فردی گردد؛ علامه طباطبائی صاحب *تفسیرالمیزان* می‌فرمایند: «اجتماع دارای حیات و مرگ است، وجود و عدم، شعور و اراده، ضعف و قدرت، و لذا برای حفظ حیات اجتماعی و تقویت آن، سهمی از منافع افراد جامعه به‌عنوان حق اجتماعی باید از آنها اخذ شود که این حق صرفاً در روز پیدایش مال و دارایی ایجاد می‌شود (زمان برداشت محصول از زراعت یا رسیدن نفع از تجارت) یعنی مال وقتی در ظرفی از ظروف اجتماعی به‌دست آمد (زراعت یا تجارت)، در همان زمان به‌دست‌آمدنش سهمی از آن به مالکیت اجتماعی درمی‌آید و بقیه به مالکیت شخصی تاجر و کاسب و یا کشاورز و بعد از اینکه این حق پرداخت شد، کسی حق هیچ‌گونه تعرضی به او را ندارد مگر اینکه امر غیرمنتظره‌ای اجتماع را تهدید کند که باز بر افراد لازم می‌شود تا جهت حفظ حیات جامعه از سرمایه بخشش کنند.»[۲۹]

بنابراین ایجاد حفظ تعادل و توازن اجتماعی برای حفظ حیات جامعه و سلامت اجتماع موجب می‌شود که افراد از منافع خویش درگذرند و حفظ حیات جمعی را که

مصلحت اجتماعی است، مقدم بر منافع فردی بشمارند و این امر به‌خوبی از فلسفهٔ تشریع مواردی مانند: زکات، خمس و دیگر مالیاتهای ثابت اسلامی فهمیده می‌شود.

از دیگر مواردی که امر تقدم مصالح اجتماعی را بر منافع فردی در حوزهٔ اقتصاد اسلامی و مالیاتهای ثابت آن را به‌عنوان امری عقلایی توجیه می‌کند، این است که رشد اقتصادی در هر جامعه و توسعهٔ جوامع، بستگی به امنیت اجتماعی دارد. هرگاه فقر در جامعه‌ای گسترش یابد، عدم امنیت امری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود و این امر علاوه بر توسعه‌نیافتگی در دنیا، موجب عذاب اخروی الهی از دیدگاه موحدین نیز خواهد بود. لذا امام علی (ع) می‌فرمایند:

«رسول خدا فرمود خداوند بر اغنیاء و مسلمانان دادن زکوة را آنقدر واجب کرد که فقرا را کفایت کند و فقرا هرگز دچار گرسنگی و برهنگی نمی‌شوند، مگر به همان مقداری که توانگران از دادن زکوة دریغ ورزیدند و باید بدانند که خداوند به حساب سختی، ایشان را محاسبه و به عذاب دردناکی مبتلا خواهد نمود».[۳۰]

علاوه بر عدم امنیت اجتماعی از حیث بزه‌های ارتکابی‌ای چون: دزدی، اختلاس، جنایت، دمکراسی نیز در این راه قربانی خواهد شد. آقای تاگور[۳۱] دراین‌باره می‌فرمایند: «وقتی فاصلهٔ بین ثروتمند و فقیر زیاد است دموکراسی در هر قدم به زمین می‌خورد.»[۳۲]

با همین دیدگاه است که منتسکیو مالیات را آن قسمت از دارایی دانسته که اشخاص برای اطمینان استفاده از بقیهٔ دارایی خود، پرداخت می‌کنند. یکی دیگر از صاحبنظران مالیاتی، مالیات را نوعی مبادله دانسته که افراد برای تأمین آسایش خود می‌پردازند.

بنا بر جهات مذکور، قرآن کریم برقراری عدالت را در زندگی اجتماعی یک وظیفه، تکلیف و مسئولیت اصیل دینی برمی‌شمارد و تحقق آن را قاطعانه از حکومتها و مسئولان جامعه می‌خواهد.[۳۳] و براساس همین اعتقاد است که امام علی (ع) فلسفهٔ اساسی پذیرش حکومت را با همهٔ بی‌گرایشی بدان به‌پاداشتن عدالت در جامعه می‌داند و این امر را پیمان الهی با دانایان و عالمان دین برمی‌شمارد[۳۴] و در راستای تحقق چنین امری و رعایت اصل موازنهٔ اجتماعی و تعادل اقتصادی، قرآن کریم مواردی چون: تبذیر، تکاثر، اسراف، کنز، ربا و... را نهی می‌نماید و پافشاری این کتاب الهی به آن حد می‌رسد که هرگونه حرکت اقتصادی زیان‌زننده را در حکم جنگ با خدا معرفی می‌نماید.[۳۵]

چهار اصل وصول مالیات آدام اسمیت

این حکم عقلایی مورد تأیید شرع را می‌توان در جای‌جای نوشته‌های صاحبنظران اقتصادی ملاحظه کرد. آدام اسمیت چهار اصل را در وصول مالیات در فصل پنجم کتاب

ثروت ملل بیان می‌دارد که عبارتند از: ۱. اصل عدالت؛ ۲. اصل اطمینان؛ ۳. اصل سهولت پرداخت؛ ۴. اصل صرفه.

در چهار اصل مذکور:

اصل عدالت اقتضاء می‌کند که هرکس درآمد بیشتری داشته باشد، مالیات بیشتری پرداخت کند، که نمونهٔ آن را می‌توان در این دو مورد ملاحظه کرد که: اولاً مالیات باید عمومیت داشته باشد و تفاوت از لحاظ پرداخت مالیات بین افراد ملت گذارده نشود (عدالت افقی). ثانیاً هرکس و از هر طبقه براساس درآمدی که تحصیل می‌کند مالیات خود را بپردازد (عدالت عمومی).

در اصل اطمینان، مقصود این است که نرخ مالیات، زمان و نحوهٔ پرداخت، میزان بخشودگی و مواردی که مؤدی از بخشودگی برخوردار است، روشن باشد و مبلغ مالیات به رأی و نظر مأموران مالیات، بستگی نداشته؛ بلکه قانون آن را تعیین کرده باشد.

منظور از اصل سهولت این است که چگونگی و موقع و محل پرداخت برای مؤدی آسان باشد تا مالیات‌دهندگان بدون تحمل مشکل و تقبل زحمت، مالیاتهای خود را پرداخت کنند.

در اصل صرفه‌جویی نیز باید تشکیلات وصول مالیاتی آنگونه شکل بگیرد که با کمترین هزینه، بیشترین بازدهی تحصیل شود و حداکثر دریافتی مؤدیان به خزانهٔ دولت تحویل شود.

اصل عدالت و معیارهای وضع مالیات

از مباحث مطرح در معیارهای وضع مالیات این است که آیا اصل عدالت اقتضاء می‌کند که اصل فایده را معیار وضع مالیاتی بدانیم و یا اصل توانایی پرداخت را؛ این مبحث از مباحث جدی در این زمینه است که اکنون می‌خواهیم قدری پیرامون آن توضیح دهیم.

الف) اصل فایده (The Benefit Theory)

اصل فایده درصدد بیان این مطلب است که سهم مالیاتی هر شخص باید براساس میزان فایده‌ای که از مصرف خدمات عمومی و کالاها می‌برد، معین شود؛ درنتیجهٔ چنین نگرشی می‌توان امیدوار شد که عدالت در دو جنبهٔ افقی و عمودی تحقق پیدا می‌کند.

در اصل توانایی پرداخت (The Ability to Pay)، پرداخت براساس این امر تعیین

می‌شود که هرکس چه میزان توانایی پرداخت مالیات را دارد. آدام اسمیت که در مباحث مالیاتی برای نخستین‌بار این اصل را مطرح ساخت، راه‌حلی که جهت شناسایی توانایی پرداخت بیان کرد این بود که ملاک، درآمد افراد است و هرکس درآمد بیشتری دارد، باید مالیات بیشتری را پرداخت کند.

در دیدگاه ما، ملاک و معیار اصلی، رعایت اصل عدالت است که این اصل اصیل، هم باید اصل فایده را مدنظر قرار دهد و هم اصل توانایی پرداخت را. برای تحقق چنین امری، باید در وضع قوانین جنبهٔ انعطاف‌پذیری وجود داشته باشد تا با تکیه به معیار مشخص و معین بتوانیم از کسانی که مستحق پرداخت مالیات هستند، جهت برآورده‌ساختن نیازهای اجتماعی، مالیات را دریافت کرد و آن را به‌درستی توزیع کرد.

بنابراین، برای نیل به عدالت اجتماعی مدنظر اسلام در بخش اقتصادی، رعایت توزیع عادلانهٔ ثروت برای ایجاد توازن اجتماعی، امری اجتناب‌ناپذیر است؛ همان‌گونه که قرآن کریم می‌فرماید: «کی لایکون دولةً بین‌الاغنیاء منکم»[۳۶] «تا مالها میان توانگران شما دست‌به‌دست نگردد.»

تلاش برای برپاداشتن عدالت اجتماعی و زدودن چهرهٔ فقر و بی‌نیازساختن نیازمندان از طریق اموال عمومی و اختیاراتی که برعهده دارد تا تحقق‌بخشی این فرمایش امام موسی‌بن جعفر(ع) باشد که می‌فرمایند: «علی الوالی أنَّ یمونّهم من عنده بقدر شبعهیم حتی یستغنوا...»[۳۷]

یعنی، زمامداران باید بینوایان را از اموالی که دراختیار دارند، بی‌نیاز سازند.

هیچ مصلحتی بالاتر از این قاعدهٔ کلی و عمومی در حوزهٔ اقتصاد اسلامی نیست؛ منتهی تعیین روشهای اجرایی آن در هر زمان و مکان باتوجه به شرایط آن زمان و براساس مصلحتهای اجتماعی باید تعیین شود و روی همین جهات امام خمینی (نده) در بحث مصرف درآمدهای حاصله از خمس و زکات، توجه به مصلحتهای ویژه را مورد لحاظ قرار داده و می‌فرمایند:

«و بالجمله من تدبر فی مفاد الآیة والروایات یظهر له ان الخمس بجمیع مهامة من بیت‌المال والوالی و له التصرف فیه... کما ان امر الزکوة بیده فی عصر یجعل السهام فی مصارفها حسب ما یری من المصالح.»[۳۸]

خلاصه آنکه، هر کس در معاد آیه و روایات دقت نماید، درخواهد یافت که تمام سهمهای خمس از آنِ بیت‌المال است و حاکم حق تصرف در آن را دارد... همان‌گونه که امر تقسیم زکاتها نیز در هر زمانی برعهدهٔ حاکم اسلامی است و او بنا بر مصالح ویژه‌ای که تشخیص می‌دهد، آنها را صرف می‌کند.

خلاصه آنکه، علاوه بر توجه به نیازمندیهای فقراء و برآورده‌ساختن نیازهای اساسی آنان در حد معقول و اخذ مالیات براساس رعایت اصل عدالت اجتماعی، نکاتی مانند: توجه به مسئلهٔ جایگاه مشاغل براساس ارزشهای موردقبول و توجه به سطح درآمدها با عنایت به تأثیر آن در کارکردهای اجتماعی و توجه به عوامل افزایش مصرف و شکل‌گیری حالت مصرف‌زدگی جامعه و توجه به عوامل تأثیرگذار در حجم نقدینگی در بخش خصوصی، دولتی و عمومی و رعایت تناسب و توازن براساس اهداف پیش‌بینی‌شده و شاخصه‌های موردقبول نظام اقتصادی اسلام و توجه به میزان توسعه‌یافتگی فرهنگی جامعه تا اینکه مانع شکل‌گیری تورم کاذب براساس انتظار تورمی که با تبلیغات و شایعات کاذب شکل می‌گیرد و... از اموری است که در مباحث اقتصادی با نگرش مبتنی بر عدالت اجتماعی مورد توجه قرار می‌گیرد، تا مانع شکل‌گیری دو قطب فقیر و غنی در جامعه شود.

جامعهٔ اقتصادی مدنظر اسلام جامعه‌ای است که در آن همهٔ انسانها از حداقل معیشت برخوردار باشند، جامعه عاری از فقیر و مسکین شود، نشاط و شور و علاقه به فعالیت و تلاش اقتصادی در همهٔ افراد جامعه وجود داشته باشد و در عرصهٔ فعالیتهای اقتصادی، توجه به فضایل و ارزشها و اخلاقیات همواره مد نظر همگان باشد. دولت و ملت با کمک یکدیگر و هدفشان به‌طور همگانی رشد و توسعهٔ بیش از پیش باشد؛ البته با رعایت معیارها و اصولی مانند: عدم اجحاف، ظلم، حفظ حرمت و حقوق دیگران و توجه به اصل عدالت اجتماعی که از اصول غیرقابل تردید اقتصاد اسلامی است.

یادداشت

۱. *مباحث اقتصادی*، مرتضی مطهری، ص ۲۴، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۰.
۲. *اقتصادنا*، ص ۳۴۵، چاپ سوم.
۳. از میان اقتصاددانان معروف، آدام اسمیت علم اقتصاد را اینگونه تعریف می‌کند: «علم اقتصاد بررسی در ماهیت و علل ثروت می‌باشد.» یا استوارت میل می‌گوید: «علم اقتصاد عبارت است از بررسی ماهیت ثروت ازطریق قوانین تولید و توزیع.»
ر. ک. *درآمدی بر اقتصاد اسلامی*، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ص ۱۱، انتشارات سمت.
۴. *مباحث اقتصادی*، ص ۳۹.
۵. زمینهای مفتوح‌العنوه به زمینهایی گفته می‌شود که توسط سپاه مسلمین به نهر و غلبه از کفار تصرف شده باشد.
۶. *قوانین‌الاصول*، میرزای قمی، چاپ سنگی.
۷. *فقه‌الامام جعفرالصادق*، ج ۳، ص ۱۵۱.
۸. ان رَحَی‌الاجتهاد تدور علی‌العمل بالعمومات. *مطارح‌الانظار*، ابوالقاسم کلانتری، ص ۱۹۲، مؤسسهٔ آل‌البیت، قم.
۹. *المکاسب*، ج ۱، ص ۳۶، مؤسسة النور للمطبوعات، بیروت، لبنان.
۱۰. *نهج‌البلاغه*، فیض‌الاسلام، نامهٔ ۵۳.
۱۱. *الفتاوی الواضحة*، محمدباقر صدر، ص ۱۱۶.
۱۲. همان مدرک.
۱۳. *اسلام و مقتضیات زمان*، شهید مطهری، ج ۲، ص ۸۴، انتشارات صدرا.

۱۴. *ولایت فقیه*، امام خمینی، ص ۲۴، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۱۵. ر.ک. *قواعد کلی استنباط*، شهید محمدباقر صدر، ترجمهٔ رضا اسلامی، ص ۴۰۸ ـ ۴۰۴، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵.
۱۶. ر.ک. *تفسیر نمونه*، مکارم شیراز، ج ۱۱، ص ۲۶۶.
۱۷. *منشور جاوید قرآن*، جعفر سبحانی، ص ۱۴۰.
۱۸. ر.ک. *نقش دانش در مبارزه با گرسنگی*، دوکاسترو، ترجمهٔ مهندس غلامرضا جلالی، انتشارات رز، تهران ۱۳۵۴.
۱۹. این آمار مربوط به ۱۹۸۳ است.
۲۰. *تجارت بین‌المللی و گرسنگی*، پروفسور آسیت دانا، ترجمهٔ دکتر همایون الهی، شرکت انتشاراتی اندیشه، شهریور ۱۳۶۸، ص ۱.
21. Cargill, *continental Grain*, Louis - Dreyfus, Bunge and Andre.
۲۲. همان مدرک، ص ۱۰۹.
۲۳. همان مدرک، ص ۱۱۱.
۲۴. *جامع‌الاحادیث*، ج ۸، ص ۹۶.
۲۵. *وسائل‌الشیعه*، شیخ حر عاملی، ج ۶، ص ۱۵۰.
۲۶. همان مدرک.
۲۷. همان مدرک.
۲۸. *الحدائق الناصره*، شیخ یوسف بحرانی، ج ۱۲، ص ۱۴۱.
۲۹. *تفسیر المیزان*، ج ۹، ص ۶۱۱.
۳۰. همان مدرک، ص ۴۰۰.
31. Rabindranath Tagore.
۳۲. *تجارت بین‌المللی و گرسنگی جهانی*، ص ۹۰.
۳۳. «لقد ارسلنا رسلنا بالبینّات، و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط.» سورهٔ حدید، آیهٔ ۲۶.
۳۴. *نهج‌البلاغه*، فیض‌الاسلام، خطبهٔ ۳.
۳۵. ر.ک. سورهٔ حدید، آیهٔ ۷.
۳۶. سورهٔ حشر، آیهٔ ۷.
۳۷. *تهذیب‌الاحکام*، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۱۳۰، دارالتعارف المطبوعات، بیروت.
۳۸. *البیع*، امام خمینی (ره)، ج ۲، ص ۴۹۵.

مرکز اطلاعات ... ایران
تقدیم مرکز